

دکتر حسن کیانزاد

طرحی دیگر و فرصتی دیگر برای برون

رفت از بن بست

سیاسی ایوزیسیون، اما چگونه ؟

روند رویدادهای اجتماعی و سیاسی در ایران و جهان و سرنوشت اسارتبار مردم ایران در بیست و هشت سال گذشته به همراه مبارزات تاکنون نافرجام مانده اپوزیسیون جمهوری اسلامی، حقیقتی است که دیگر نمی توان آن را کتمان کرد.

در این راستا، نوشتار آقای داریوش همایون زیر عنوان «نخست ببینیم هدف ما چیست؟» (کیهان 26 سپتامبر 2007) می تواند آغازی باشد برای یک گفتمان ملی روشنگرانه، که فرایندش برخلاف نظر ایشان، مبارزان را در درون و بیرون از ایران نه به گونه رشته ای «ناپیدا» بلکه «پیدا» چون نور درخشنده به یکدیگر پیوند دهد.

آقای همایون می فرمایند: «به خوبی می توان ادعا کرد که اگر پس از نزدیک سی سال هنوز این همه آشفتگی و پراکندگی در جماعت کاهنده دیده می شود، از آن استکه نخست درباره تکلیفی که بی درنگ پس از رهایی از رژیم برخوردار گردند، اندیشه نکردند. مبارزه لازم بود ولی برای آنکه به جایی برسد، هدف های روشن و استراتژی متناسب با آن می خواست»

- به راستی امروز دیگر نمی توان در خیل گروهها و سازمان های سیاسی گوناگون هم اندیش و یا دگراندیش، شخص واقع گرایی را نیافت که به آن آشفتگی و پراکندگی نیروهای تبعیدی ضد رژیم باور نداشته باشد. اما اینکه آن «جماعت پناهنده» بر تکلیف و یا مسئولیتی که پس از رهایی از رژیم برخوردار گردند، اندیشه نکردند و یا هدف های روشن خود را با استراتژی متناسب با آن همراه نکردند، باید نقد گردد. تا بتوان به فرایندی کار ساز رسید.

1- نخست اینکه پیشینه تاریخی بخشی بزرگ از نیروهایی که امروز خود را دموکرات می دانند، تا پیش از دگرگشت های بنیادین سیاسی در جهان، از جمله فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام های ایدئولوژیک وابسته به آن در اروپای شرقی، تکلیف خود را نه در اندیشه وری به خاطر رهایی از رژیم، بلکه سالیانی چند در دفاع از آن و کشتارهای مردمان به اصطلاح «ضدانقلاب» و تخریب نهادهای اداری، حقوقی، فرهنگی به ویژه ارتش ملی ایران، دانستند. تنها هنگامی که تیغ خونین حکومت بر گردن آنان هم قرار گرفت و دیوارهای آهنین دگم گرایی و ایدئولوژیک که هنوز هم برخی به گونه «آرمان های چپ» از آن نام به میان می آورند، فروپاشید، پس از سالها کشمکش در میان خود، سرانجام پذیرفتند که با دگراندیشانی که روزگاری دشمن خود می پنداشتند بر سر یک میز بنشینند و به گفتمان مشترک بر سر

مسائل ایران پردازند، تا بتوانند احیاناً بر سر يك خرج مشترك به همراي سياسي برسند.

اما شورجخانه تا به امروز همه كوشش هاي هزارباره دو دهه گذشته مبارزين راستين راه دمكراسي و حقوق بشر در طيف چپ و راست و ميانه، نتوانست با همه «جاذبه» خود به سبب همان «ملاحظات گروهی» و چهار چوب هاي اندیشه ورزي دگم و هم آن «خرده گفتمان هاي مانند پادشاهی و جمهوری و فدرالیسم زبانی» (داریوش همایون)، به فرایندی هدفمند برسد. و درقلب «گفتمان ملی» بر جای سزاوار خود استوار گردد. شكست نشست هاي برلین، بروكسل و لندن و پاریس و جنبش رفراندوم، كه گفتمان هاي بي شمار پيش و پس از پالتاكها و فراخوان هاي خرد و بزرگی از ما بهتران را به دنبال داشت، مشتی است از خروار آواری از ناکامیها و نامرادیها كه بر سرمان فروریخته و شكستگی يك جنبش فراگیر ملی را، حتی از «بیشترین و بهترین» کسانی كه در «میدان» مانده اند، ناممكن ساخته است. هنگامی كه برکشیدگان گروهها و سازمان هاي همگون هنوز خود بر سر گزینش رویکردها، تكتيك و استراتژی مبارزه در برابر رژیم ستمگر پس از سالها کارسیاسی، سازمانی، حرفه ای و رسانه ای با يكديگر اختلاف و مشكل دارند (اتحاد جمهوری خواهان و جبهه ملی) و بسیاری از آنها در صفوف چپ و راست مذهبی و ملی گرای مصدقی دل به اصلاح نظام جبار مافیایی جمهوری اسلامی بسته اند و هنوز هم «کینه پهلویها» را به دل دارند، چگونه می توان از آنان انتظار تكلیف و وظیفه ای در قبال خواست هاي دگرانديشانی داشت كه آزادی ملت ایران را تنها، بر كناری رژیم ستمگر حاكم و رهبران ناخرد آن از اريكه قدرت می دانند.

2- از سوي ديگر، تجربه دو دهه گذشته نشان داده است، گفتمان مشتركی كه تنها بر پایه خواستهاي تعريف شده و «بدیهي» از جمله «دمكراسي و حقوق بشر» استوار گردیده، آن هم لنگان لنگان، با توجه به اشاراتی كه در فراز آوردیم چون جهت گیری روشنی نسبت به رویدادها و سیاست هاي جهانی در رابطه با مسایل و مناسبات منطقه ای، از جمله در عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین و سوریه و همچنین برنامه اتمی رژیم ندارد، نمی تواند محملی برای رسیدن به همرايی گردد. جنبش آزادیخواهی و نجات مردم ایران هنگامی می تواند پرتوان و اثرگذار شود كه از پشتیبانی كشورهاي آزاد جهان، نهادهای حقوق بشری، به ویژه اتحادیه اروپا و آمریکا و افكار عمومی در این دو قاره برخوردار گردد.

در این راستا، همه آنهایی كه حضور نیروهای نظامی اتحادیه اروپا و آمریکا را در عراق و افغانستان به مانند احمدی نژاد، «اشغال» به شمار می آورند، یا برداشت درستی از رژیم هاي ستمگر صدام حسن جنایتكار در عراق و طالبان در افغانستان نداشته و ندارند، و یاینكه هنوز هم در گیر و دار رسوبات ایدئولوژیک گذشته گرفتارند. هنگامی كه مسئول هیات سیاسی- اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اكثريت) در پاسخ به نوشتاری از بانو الهه بقراط زیر عنوان «سقوط

کاملاً آزاد» (کیهان شماره 1171) با اشاره به اسناد کنگره دهم آن سازمان، که از جمله با جنگ و حمله نظامی دولت بوش مخالف اند، از خانم بقراط می‌خواهند که با صراحت جای خود را روشن کنند، که آیا در کنار جنگ‌طلبان دولت بوش قرار دارند؟ و سپس اضافه می‌کنند، که شما «سابقه چپ دارید و زمانی برای «آرمانهای چپ» مبارزه می‌کردید اما سالها است که از آن جایگاه فاصله گرفته‌اید و به صف مشروطه‌طلبان پیوسته و به مدافع سرسخت رضا پهلوی تبدیل شده‌اید.» خود نمونه‌ای است از رویکردهای ناسازگار پینه‌بسته گذشته و برخورد با دگراندیشانی که دیگر در صف «خودیها» یعنی آنها قرار ندارند.

حال مقصود از مبارزه برای «آرمانهای چپ» در گذشته چه بوده است، آقای بهروز خلیق مسئول هیات سیاسی - اجرایی سازمان توضیحی نمیدهند که آیا مقصود، رسیدن به آن آرمانهای چپ تعریف‌گشته‌ی تئوریک در قالب ایدئولوژی دیکتاتوری پرولتاریا است، که کسانی تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌خواستند بر ملت ایران تحمیل کنند و کشورمان را به زیر سلطه ابرقدرت همسایه برند؟ که دیرزمانی است خیل بزرگی از باورمندان‌اش از آن فاصله گرفته و آن خرقة تنگ اندیشه‌وری بسته و نا آزاد را از تن به در کرده‌اند. اما نمی‌توان در حیرت فرونرفت که آقای بهروز خلیق بدنبال پرسش خود از خانم بقراط چگونه‌ای سرزنش وار اضافه می‌کنند که شما پس از فاصله‌گیری از آن «جایگاه» - که مقصود مبارزه در راه آرمانهای چپ است- به صف مشروطه‌خواهان پیوسته و به مدافع سرسخت رضا پهلوی تبدیل شده‌اید، یعنی اینکه دیگر در صف «خودیها» نیستید و نسبت به آن «آرمانها» بیگانه‌گشته‌اید. این شیوه رفتاری غیردموکراتیک برای از میدان به در کردن دگراندیش به زبان نکوهش و گاه بدتر از آن یعنی «اتهام»، هنوز هم برای بخشی از رهبران و متولیان بی‌شمار گروهها و سازمانهای دیرین سیاسی و بویژه کینه‌به‌دل گرفته‌گان «پهلویها» کهنه‌نگشته و وجود دارد.

3- گفتمان مشترکی که مرزهای تنگ و محدودش این چنین شعار گونه و اراده‌گرایانه باور دگراندیش را بازجویانه زیر پرسش برده و امری پاسخ‌بخواهد که «روشن بگویند، شما در کنار جنگ‌طلبان دولت بوش قرار خواهید گرفت»، نمی‌توان به پایندان‌اش حتا برای یک روز هم باور داشت. نخست اینکه کدام ایرانی آزادخواه و میهن‌پرستی می‌تواند از تجاوز به خاک و سرزمین‌اش پشتیبانی کند و یا خواستار آن باشد؟ چرا هم آوردان سیاسی از گفتن حقایق در رابطه با مسببان اصلی احتمال یک حمله نظامی، که همانا مسئولین ناچرخد جمهوری اسلامی می‌باشند، ابا دارند؟ نمی‌توان بی‌اعتنا به کنش‌های تنش و بحران‌آفرین یک رژیم مافیایی و تروریست‌پرورد منطقه و جهان بود، اسرائیل را تهدید به نابودی کرد، هولوکاست یعنی این جنایت هولناک ضدبشری را، که بیش از شش میلیون یهودی را زنده بگور کرد، منکر شد، از گروههای تروریستی اسلامیستی

چونان حزب‌الله، حماس و الصدر، مالي و نظامي حمايت كرد، در ثبات سياسي عراق و افغانستان اخلاص بوجود آورد، كشور سوریه و حكومت ديكتاتور آن را با باج‌هاي ميلياردی از کیسه مردم زیرستم و محروم ایران برپا نگهداشت، تا گماشتگان‌اش رهبران ملي لبنان را ترور کنند و سرانجام با برنامه اتمی، که خواستی جز دستیابی به تسلیحات اتمی در پی ندارد، دست روی دست گذارد و خاموش ماند و از نهادهای بین المللی چون شورای امنیت سازمان ملل متحد، آژانس جهانی انرژی اتمی در وین و نهادهای حقوق بشر، اتحاد اروپا، آمریکا و اسراییل انتظار نداشت، که از خود در برابر یک رژیم مافیایی بیدادگر و توطئه‌گر، واکنشی نشان ندهند. تاکنون عربده‌کشان حكومت بی اعتنا به دو قطعنامه شورای امنیت در ادامه تشدید تحریم‌ها که فشاراش بیشتر بر گرده میلیونها ایرانی محروم قرار گرفته و بر تورم و بیکاری و پریشیدگی اوضاع اقتصادی کشورمان افزوده است، بی خیال درکاخ‌های مصادره شده نشسته، به راهی پا گذارده‌اند، که سرانجام‌اش آغاز جنگی دیگر خواهد بود.

صدام حسین هم تا لحظاتی بیش از آغاز جنگ در سال 2002 دست از رجزخوانی و گزافه‌گویی برنداشت و خطر را جدی نگرفت. بنظر می‌آید که رهبران رژیم همانگونه که جنگ هشت ساله را با تخریب ارتش ایران و سلاحی امیران‌اش بر ملت ایران تحمیل کردند و فرصت یورش نظامی عراق را بر میهن‌مان فراهم آوردند، این بار هم برای حفظ رژیم مافیایی خود، که اکثریت مردم ایران از آن نفرت دارند، یک حمله نظامی محدود را به تأسیسات اتمی کشور برای تحریک احساسات و عرق ملی ایرانیان، که بار دیگر موجب حمايت از آنان بشود، از چشم بدور ندارند. اما از منظر سیاست خارجی، که اصل بنیادین‌اش دفاع از «منافع و مصالح ملی» است، این کافی نیست که ما بی‌توجه به سیاست‌های تخریبی و ضدملی رژیم در ایران، تنها «تکلیف» خود را به این بسنده کنیم که بگوییم در صورت حمله نظامی درکنار جمهوری اسلامی و یا دولت بوش قرار خواهیم گرفت و یا نخواهیم گرفت. درست است که احتمالات را در عرصه کنش‌های سیاست جهانی نباید از چشم بدور داشت، اما هنر سیاستمداران در ارایه راه‌حل‌ها نمیتواند به جای پیش‌بینی و پیشگیری و شناخت دشمن اصلی و مبارزه جدی با آن، تنها در این خلاصه شود که مسئول یک جریان سیاسی از هم میهن دگراندیش خود بپرسد که شما در صورت حمله نظامی درکنار جنگ‌طلبان دولت بوش قرار خواهید گرفت و یا اینکه در توجیه امر «جایگزینی» و بهایی که ملت ایران آماده است برای سرنگونی جمهوری اسلامی بپردازد، بگوییم: «به ویژه اکنون که کسانی از ایرانی و بیگانه‌گزینه حمله ویرانگر نظامی را در برابر مردم ایران می‌نهند» (داریوش همایون) ناخواسته با شایعات و تبلیغات جدایی‌آور رژیم همراه شویم.

آقای احمدی‌نژاد در نیویورک سخن از اشغال نظامی عراق و افغانستان از سوی آمریکا به میان می‌آورد. اینجا باید

که اپوزیسیون ایران در طیف گسترده‌اش، اگر قرار بر این باشد که سرانجام بر سر آماج دمکراسی و حقوق بشر به یک هم‌رایی ملی برسند- که کمترین‌اش تا برکناری رژیم ملایان دوام داشته باشد- باید که در تحلیل مهم‌ترین مسایل سیاسی روز و رویدادهای جهانی در ارتباط با کشورمان، میان‌شان یک هم‌سوئی و هم‌خوانی فکری برقرار باشد.

اگر بخواهیم این سخن بربط و شعاری احمدی‌نژاد را در رابطه با اشغال عراق و افغانستان از سوی آمریکا بپذیریم، پس باید که بر بودن رژیم صدام حسین با همه جنایات و ستم‌های سال‌های که بر اکثریت مردم عراق، یعنی شیعیان، کردها و دیگر اقلیت‌های قومی و مذهبی رفته است و همچنین جنگ هشت ساله و تحقیر ایرانیان و جنایت شلمچه صحه بگذاریم و یا رژیم طالبان را در افغانستان برتری دهیم برحکومتی که اکنون برسرکار است و فراموش کنیم، ستمی را که رژیم طالبان بر نیمی از مردم افغانستان یعنی زنان و دختران روا داشته، آنان را از کمترین حقوق شهروندی خود یعنی آموزش محروم کرده، و در خانه‌ها به اسارت مردان درآورده بودند، همین که در این سال‌های پس‌طالبان، تنها بیش از پنج میلیون نوباوگان دختر و پسر به مدرسه می‌روند، می‌تواند برای باورمندان راستین به حقوق بشر کافی باشد که بد را از خوب و سیاهی را از سپیدی تمیز دهند و از دخالت‌های ناروا در سرنوشت مردمان این سرزمین‌ها، دست بردارند.

افزایش فشار از سوی جامعه آزاد جهانی بر حکومتگران فاسد در ایران، خوشبختانه دیگر، تنها مسأله آمریکا و جرج بوش نیست که هرروز دگم‌گرایانه بر آن بتازیم. در این میان اتحاد اروپا و در خط نخستین‌اش صدر اعظم آلمان بانو انگلا مرکل در دو سال گذشته و هم در این روزها در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک، جدی مسائل ایران از جمله برنامه اتمی جمهوری اسلامی را دنبال کرده و از هیچ فرصتی کوتاهی نمی‌کند، که صریح و روشن بگوید، ما از دستیابی حکومت ایران به تسلیحات اتمی که به بجران در منطقه و گسترش آن بیش از پیش دامن خواهد زد به هر وسیله‌ای جلوگیری می‌کنیم و این وظیفه دولت ایران است، که با نهادهای جهانی در این باره همکاری کند.

همگامی رئیس‌جمهور جدید فرانسه نیکلا زارکوزی و وزیر خارجه اش آقای کوشنر با این رویکرد و سیاست دولت آلمان، نشانه‌ای است از دگرگشت سیاست‌های سازش‌کارانه شیراک و شرودر و فیشر در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی در رویارویی با شگردهای مسئولین سازمان انرژی اتمی ایران که با پنهان‌کاری به مدت پانزده سال، ابزار و وسایل و امکانات فنی‌سازی اورانیوم را گسترده فراهم آوردند و به قول خود هم نمایندگان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین و هم فرستادگان اتحاد اروپا و دیگر نهادهای جهانی را سالیانی دراز، به بازی گرفتند.

از سوی دیگر ما ایرانیان و همه آنهایی که سیاست‌های غرب و بویژه آمریکا را مورد انتقاد و سرزنش و کسانی هم، «کینه‌جویانه» قرار می‌دهیم، باید توجه داشته باشیم که با تمام مشکلاتمان، در این جهان پر آشوب «تنها» زندگی نمی‌کنیم. بسیاری از ملت‌های زیر ستم، اقلیت‌های نژادی، بومی و مذهبی از جمله مردم دارفر در سودان، زیباوه، لبنان، فلسطین، تبت و برمای که در این روزها شاهدخیزش مردم‌اش برضد سلطه نظامیانی که در سی سال گذشته با حمایت چین کمونیست بر آنها با سرکوب حکومت کرده اند، می‌باشیم، بیشترین پشتیبانی از خود را، مرهون کمک‌های اتحادیه اروپا و بویژه آمریکا می‌دانند.

مبارزه مردم ایران، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون و رهبران‌شان، اگر همراه با شناخت درست از دوست و دشمن نگردد و سره را از ناسره تمیز ندهد و از همراهی و پشتیبانی دولتها و نهادهای آزادیخواه جهانی برخوردار نشود، به مانند دو دهه گذشته از حرکت به سوی هدف وامانده و نیروهای پشتیبان خود را نا امید و پراکنده، خواهند نمود.

آ. اون سان سوچی بانوی مبارز برما و دریافت‌کننده جایزه صلح نوبل که از سوی نظامیان سرکوبگر برما در بازداشت همیشگی در خانه خود به سر می‌برد، دالایی لاما رهبر مذهبی مردم تبت، که برای آزادی کشوراش از بند اسارت چین، سالیان درازی است که در تبعید می‌کوشد و از احترام گسترده جامعه جهانی نیز برخوردار است، آزادیخواهان دارفر، زیباوه و لبنان شناختی واقع‌گرایانه از پشتیبانان واقعی خود دارند و روشنفکران و رهبران‌شان توانسته‌اند به دور از غرب و آمریکا ستیزی شعاری، با درایت و خردورزی و پشتکار، جهان آزاد و آن کشورها را وادار به دفاع از خواست‌های خود کنند.

4- با این بررسی، اگر بخواهیم به بخش پایانی نوشتار آقای داریوش همایون توجه کنیم که می‌گویند: «همچنین می‌توان از فرصتی که یکبار دیگر در این صد ساله برای انسانی کردن جامعه و حکومت ایران پیدا شده است، بهره گرفت و طرحی دیگر در انداخت که برای بسیاری از ما می‌باید از خودمان و رویکردهامان آغاز شود. زمان بزرگترین دشمن و خدمتگزار ماست، بسته به اینکه با خودمان چه کنیم» چاره‌ای جز این نداریم که استوار بر این گفتار خردمندان به گفتمان‌های مشترک تکراری هزارباره و کوشش‌های نافرجام چپ و میانه و راست «همه با هم» نزدیک به بیست و پنج سال گذشته برای رسیدن به «همرایی» که کسانی هم در این میان از جبهه‌های گونه‌گون چپ و ملی‌گرا به دور آن و خود، سیم خاردار کشیده‌اند، «یعنی اینکه یک قرنطینه سیاسی بوجود آورده اند، پایان داده همگام و همراه با کسانی شویم که:

الف- به برکناری رژیم حاکم و گزینه جان‌شینی آن که دو روی یک سکه اند باور راستین داشته باشند.

ب- در پهنه سیاست خارجی که اصل بر دفاع از منافع و مصالح ملی کشور استوار است، حکومتگران جمهوری اسلامی با اتکاء بر رویکردهای ضدملی، حادثه آفرینی در منطقه، پشتیبانی از گروههای تروریستی اسلامیست و همچنین کوشش در راستای دستیابی به تسلیحات اتمی، میهن ما را آسیب پذیر ساخته و احتمال آغاز یک یورش نظامی دیگر را فراهم آورده است. ما تشدید فشار از سوی نهادهای جامعه جهانی، از جمله شورای امنیت سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و آمریکا را بر حکومتگران جابر ایران تایید می‌کنیم و خواستار پشتیبانی نهادهای حقوق بشری از جنبش آزادیخواهانه‌ی مردم ایران می‌باشیم.

پ- طرحی نو باید برای «انسانی کردن جامعه ایران» با انگیزه مهر و عشق به ایران و مردمانش همراه گشته تا بتواند با برخورداری از اعتماد به یکدیگر، کنش‌های گسسته از یکدیگر را به هم اتصال داده و موجب افزایش توان مبارزاتی در راستای جنبش آزادیخواهی مردم میهن‌مان گردد.

ت- شکی نیست که این جنبش برای نجات مردم ایران، بدون یک رهبری سیاسی خردمندان و کاردان نمیتواند به خود شکل گیرد و سامان بیابد. در این راستا، نباید همه آن کسانی را که با دانش و خرد و تجربه سیاسی خود، آماده برای قبول تکلیف و وظیفه و مسئولیت و کار و کوشش هستند، به بهانه نام و نشان، مستثنی کرد. آقای شاهین فاطمی به درستی در نوشتار خود زیر عنوان: «جمهوری اسلامی در عراق چه میکند» (کیهان 26 سپتامبر) می‌نویسند:

«این حق مسلم یکایک شهروندان ایران است که در برابر سیاست‌های خائمان برپاداده نظام، این سکوت مرگبار را بشکنند و از همه امکانات برای ابراز اعتراض و انزجار خود استفاده کنند. غرقابیل تصور است که یک ملت این چنین به سرنوشت خود و نسل‌های آینده بی‌اعتنا باقی بماند.» - پر این گفتاورد راستین چیزی نتوان افزود، جز اینکه یادآور شویم که این حق مسلم راهم، شاهزاده رضا پهلوی همچنان که همواره خود بیان کرده اند، به عنوان یک شهروند دلسوز و مبارز ایران با قبول مسئولیتی که بارها به آن اشاره نموده اند، دارا بوده و باید که در صف نخستین مبارزه و رهبری آن در کنار همه عاشقان راه آزادی ایران قرار گرفته و برای ملت دربندمان، افتخار بیافرینند.